



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷

جلسه هشتاد و نهم؛ شنبه ۱۳۹۸/۱/۳۱

مزاحمت فقیه با فقیه دیگر در ولایت

بحث مزاحمت عدل یا ثقه با عدل یا ثقه متصدی در امور حسبه را مطرح کردیم و خلاصه کلام ما این شد که به حسب آنچه از روایات استفاده می شود، بعد از اینکه عادل یا ثقه ای متصدی شد و صدق قیام کرد، دیگری نمی تواند مزاحم او شود. بحث دیگری که در اینجا مطرح می شود، مزاحمت فقیه با فقیه دیگر است و باید بررسی کنیم آیا تمام آنچه در بحث قبل گفتیم، در اینجا هم جاری است یا نه؟ البته باید توجه داشت اگر فقیه به عنوان ثقه و عدل دخالت کند و حیثیت فقاقت را دخالت ندهد - که طبق آنچه ما انتخاب کردیم به این عنوان می تواند دخالت کند - همان مطالب در اینجا جاری است و دیگر نیاز به تکرار ندارد. متنها همانطور که گفتیم احتیاط آن است که با حضور فقیه عدل، نوبت به سایرین نمی رسد. اما اگر فقیه من حیث آنه فقیه دخالت کند و متصدی امور حسبه شود، آیا فقیه دیگر می تواند با او مزاحمت کند؟ در جواب می گوئیم:

مراتب دخالت فقیه متفاوت است؛ گاهی دخالت فقیه به گونه ای است که اصلاً موضوع برای دخالت دیگران باقی نمی گذارد؛ مثلاً مال یتیم را به دیگری می فروشد بدون اینکه خیاری وجود داشته باشد و غبن هم موجود نباشد و احتمال دیگری هم که بتوان معامله را فسخ کرد وجود نداشته باشد، در این صورت معلوم است که فقیه دیگر نمی تواند در کار انجام شده ای که شرعاً ممضی است دخالت کند و این فرض خارج از محل بحث می باشد.

محل بحث در جایی است که فقیهی مثلاً برای فلان وقف، فردی را به عنوان متولی تعیین کند اما فقیه

دیگر بگویند من هم یک نفر را ضمیمه می‌کنم تا دو نفری متصدی شوند و یا اینکه یک مرتبه پایین‌تر، بگویند متولی کار خود را انجام دهد و من یک نفر به عنوان ناظر قرار می‌دهم. مثال دیگر که گاهی مورد ابتلاء است اینکه فقیهی به عنوان فقاہت، مقداری خمس یا زکات دریافت کند و آن را در محلی که معداً برای آن است و یا در مکان مباحی قرار دهد، اما فقیه دیگر آن را بردارد و در مصارفش هزینه کند. و یا اینکه فقیهی خمسی را که به عهده شخصی است، به عنوان نیابت از امام و بما هو فقیه^۱ - نه به عنوان شخص - دستگردان کند که ما به حسب اطلاقات ادله گفتیم چنین کاری جایز است، اما فقیه دیگر دستگردان او را دریافت کند.

اینها صوری از مسئله می‌باشد که یک مقدار شدیدتر است و بعضی صور هم هست که یک مقدار رقیق‌تر است مانند اینکه فقیهی کسی را برای رسیدگی به امور یتیمی معین کرده باشد اما آن فرد هنوز متصدی نشده باشد و فقیه دیگر، شخص دیگری را تعیین کند که متصدی امور همان یتیم شود، آیا در این موارد مزاحمت فقیه با فقیه دیگر جایز است؟

کلام شیخ رحمته در مبتنی کردن حکم مسئله بر مدرک ولایت فقیه

شیخ اعلی الله مقامه حکم مسئله را مبتنی بر مدرک ولایت فقیه کرده و می‌فرماید: اگر مدرک ولایت فقیه را مثل توفیق شریف «فَارْجِعُوا إِلَيَّ رُوَاةَ أَحَادِيثِنَا» بگیریم، از آنجا که خطاب این روایت شریفه به عموم مردم است نه به فقیه و روایت احادیث - چراکه حضرت نمی‌خواهند بفرمایند روایت احادیث به روایت احادیث

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵:

و أما حکام الشرع فهل هم كذلك فلو عين فقيه من يصلي على الميت الذي لا ولي له أو من يلي أمواله أو وضع اليد على مال یتيم فهل يجوز للآخر مزاحمته أم لا؟

الذي ينبغي أن يقال إنه إن استندنا في ولاية الفقيه إلى مثل التوقيع المتقدم جاز المزاحمة قبل وقوع التصرف اللازم لأن المخاطب بوجوب إرجاع الأمور إلى الحكام هم العوام فالتهي عن المزاحمة يختص بهم و أما الحكام فكل منهم حجة من الإمام عليه السلام فلا يجب على واحد منهم إرجاع الأمر الحادث إلى الآخر فيجوز له مباشرته و إن كان الآخر دخل فيه و وضع يده عليه فحال كل منهم حال كل من الأب و الجد في أن النافذ هو تصرف السابق و لا عبرة بدخول الآخر في مقدمات ذلك و بنائه على ما يغير تصرف الآخر كما يجوز لأحد الحاكمين تصدي المرافعة قبل حكم الآخر و إن حضر المترافعان عنده و أحضر الشهود و بنى على الحكم.

و أما لو استندنا في ذلك على عمومات النيابة و أن فعل الفقيه كفعل الإمام و نظره كنظره الذي لا يجوز التعدي عنه لا من حيث ثبوت الولاية له على الأنفس و الأموال حتى يقال إنه قد تقدم عدم ثبوت عموم يدل على النيابة في ذلك بل من حيث وجوب إرجاع الأمور الحادثة إليه المستفاد من تعليل الرجوع فيها إلى الفقيه بكونه حجة منه عليه السلام على الناس، فالظاهر عدم جواز مزاحمة الفقيه الذي دخل في أمر و وضع يده عليه و بنى فيه بحسب نظره على تصرف و إن لم يفعل نفس ذلك التصرف و لأن دخوله فيه كدخول الإمام عليه السلام فدخول الثاني فيه و بناؤه على تصرف آخر مزاحم له فهو كمزاحمة الإمام عليه السلام فأدلة النيابة عن الإمام عليه السلام لا تشمل مما كان فيه مزاحمة الإمام عليه السلام.

مراجعه کنند - لذا [نهی از مزاحمت، مختص به عموم مردم است و در نتیجه] اگر فقیهی متصدی شد، مادامی که [تصرف لازم انجام نداده و] محل فوت نشده است، مانعی ندارد که فقیه دیگر اقدام کند و متصدی آن امر شود.

اما اگر مدرک ولایت فقیه را [عمومات نیابت] مانند «إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»، «مَجَارِي الْأُمُورِ عَلَيَّ أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ»، «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» و امثال آنها بدانیم، از آنجا که این ادله فقیه را نازل منزله امام علیه السلام می‌داند، لذا کسی حق مزاحمت با فقیه متصدی را ندارد؛ چراکه مزاحمت با او، مزاحمت با خود امام علیه السلام است که جایز نیست.

إن قلت: شما لا أقل در بحث مکاسب قائل نشدید که فقیه، نائب مناب و به منزله امام علیه السلام باشد.

قلت: شیخ رحمته الله در جواب می‌فرماید: هرچند در آنجا قبول نکردیم [که فقیه نائب امام علیه السلام از حیث ثبوت ولایت بر آنفس و اموال باشد]، متها در مواردی که استفاده کردیم فقیه حق دخالت دارد به منزله امام است - نه اینکه صد در صد به منزله امام باشد - در چنین مواردی فقیه دیگر نمی‌تواند مزاحم فقیه متصدی شود. شیخ رحمته الله در مجموع با استناد به یک سلسله قرائن و شواهد، این نظر را انتخاب می‌کنند که فقیه نمی‌تواند مزاحم فقیه دیگر شود و کأن نظر ایشان این است که از مجموع ادله استفاده می‌شود که اگر از مرتبه اعلای ولایت یعنی «الْأَنْبِيَاءُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» تنزل کنیم، باز هم فقیه نائب امام علیه السلام است و مزاحمت با او مزاحمت با امام علیه السلام است.

استدلال شیخ رحمته الله بر عدم جواز مزاحمت با فقیه به لزوم هرج و مرج

علاوه آنکه مرحوم شیخ رحمته الله می‌فرماید: ^۲ اگر هر فقیهی بتواند مزاحم فقیه دیگر بشود، هرج و مرج لازم می‌آید؛ زیرا اگر مزاحمت فقیه با فقیه دیگر جایز باشد - به خصوص در زمان ما که ارتباطات آسان است - باید ملتزم شویم که مثلاً اگر ده فقیه داشته باشیم - و به تعبیر شیخ رحمته الله مدعی حکومت هم کم نداریم - هر کدام بتوانند به صورت جداگانه شخصی را به عنوان متصدی فلان وقف خاص قرار دهند، در حالی که این منجر به هرج و مرج و نقض غرض می‌شود و خلاف مصالح عامه است. بدین جهت جناب شیخ رحمته الله

۲. کتاب المكاسب، ج ۲، ص ۹۶:

هذا كله مضافا إلى لزوم اختلال نظام المصالح المنوطة إلى الحكام مثل هذه الأزمان التي شاع فيها القيام بوظائف الحكام ممن يدعي الحكومة و كيف كان فقد تبين مما ذكرنا عدم جواز مزاحمة فقيه لمثله في كل إلزام قولي أو فعلي يجب الرجوع فيه إلى الحاكم فإذا قبض مال اليتيم من شخص أو عين شخصا لقبضه أو جعله ناظرا عليه فليس لغيره من الحكام مخالفة نظره لأن نظره كنظر الإمام علیه السلام.

می‌فرمایند وقتی فقیهی متصدی امری شد حتّی به این اندازه که ورود در مقدمات کرد، فقیه دیگر نمی‌تواند متصدی شود و با او مزاحمت کند.

جالب اینکه بعضی از محشّین^۳ در اینجا به دلیل لزوم هرج و مرج توجه ننموده و گفته‌اند با تمسک به اطلاق ادله ولایت فقیه می‌توان جواز مزاحمت با فقیه را اثبات کرد؛ زیرا از ادله ولایت فقیه استفاده می‌شود که «للفقیه أن يتصدى» و این به نحو قضیه حقیقیه است که شامل همه فقهاء می‌شود و تفاوتی بین این فقیه با فقیه دیگر وجود ندارد. و همانطور که این فقیه نائب امام علیه السلام است، دیگری نیز نائب امام علیه السلام است و هر کاری که این فقیه می‌تواند انجام بدهد، دیگری نیز می‌تواند انجام دهد، همانطور که آب و جدّ می‌توانند در عرض یکدیگر در مال طفل تصرف کنند.

بعض دیگر از محشّین^۴ نیز با اینکه توجه به استدلال شیخ رحمته الله مبنی بر لزوم هرج و مرج کرده‌اند، ولی مدّعی شده‌اند از تجویز مزاحمت با فقیه، هرج و مرج لازم نمی‌آید. اما این حرف درست نیست و این شاء الله بیان دیگری هم عرض خواهیم کرد.

بررسی کلام شیخ رحمته الله

خلاصه کلام جناب شیخ رحمته الله این شد که فرمودند باید دید مدرک ولایت فقیه چیست، اما همانطور که در بحث ولایت فقیه مطرح کردیم، ما تک تک روایات را مورد استناد قرار ندادیم بلکه از مجموع این روایات متعدد علی سبیل القطع استفاده کردیم که در زمان غیبت و حتّی در زمان حضور آن وقتی که خود امام علیه السلام

۳. حاشیة المكاسب (للإيرواني)، ج ۱، ص ۱۶۰:

قوله رحمته الله (الذي ينبغي أن يقال إنه إن استندنا) على أي مستند استندنا وكائنا ما كان دليل ولاية الفقيه جازت المزاحمة فإن الولاية أو النيابة ثابتة لعنوان عامّ منطبق على كلّ واحد واحد من الفقهاء ودون الحديث وهذا العنوان منطبق على الجميع ابتداء واستدامة ومقتضاه جواز مباشرة كل ابتداء واستدامة أعني بعد تصدّي بعضهم ما لم يصل إلى حدّ التصرف الناقل وليس مزاحمة غير المتصدّي للمتصدّي مزاحمة لنائب الإمام الذي هو كمزاحمة نفس الإمام حتّی لا تجوز فإنّ النيابة لم تكن منحصره في شخص المتصدّي بل النائب عنوان الفقيه العام وهذا العنوان لم يباحم وإنما أزيلت يد فرد و أثبتت يد فرد آخر فلم نزل يد هذا العنوان و مباشرة مستمرة في ضمن أفراد متبادلة و بتبادل الأيدي من عدّة من الفقهاء نعم لو زاحم غير الفقيه كان ذلك مزاحمة للفقيه ثم للإمام برفع يد نائبه وبالجملة لا فرق بين أن تكون يد الأوّل مستمرة و بين أن ترفع يد الأوّل و تثبت يد غيره نعم لو لم يكن لدليل النيابة إطلاقاً لصورة سبق يد بعض الفقهاء كان مزاحمة الثاني للسابق مزاحمة لنائب الإمام لكن أدلة النيابة مطلقة فلا إشكال.

۴. هداية الطالب إلى أسرار المكاسب، ج ۲، ص ۳۳۵:

قوله (هذا كلّه مضافاً إلى لزوم اختلال إلى آخره) أقول: فيه منع يشهد له عدم لزومه من ولاية المؤمنين عند تعذر الحاكم مع جواز مزاحمة كلّ منهم للآخر.

متصدی نیست، نمی‌شود جامعه اسلامی رها باشد و هر انسان ذکی و بلکه هر انسان دارای دینی که نصوص را بفهمد - هر چند ذکاوت بالایی نداشته باشد - این مطلب را می‌فهمد که اجتماع بدون تنظیم نمی‌شود، لامحاله از مجموع ادله کشف کردیم که حتماً باید کسی متصدی بشود. و چون اطلاقی را که مستند به تک روایات باشد به دست نیاوردیم، لذا در درجه اول می‌گوییم باید به قدر متیقن أخذ کنیم و قدر متیقن هم وقتی است که کسی متصدی نشده باشد.

و حتی اگر بگوییم این روایات در مجموع چنین اطلاقی دارند، باز هم می‌گوییم قرائن حافه‌ای وجود دارد که نمی‌گذارد اطلاق نسبت به چنین صورتی - یعنی جایی که فقیه دیگری متصدی شده - منعقد شود؛ زیرا تلقی عرف از «حاکم، ولی و امیر» کسی است که تمام مسئولیت بر عهده اوست و کسی نمی‌تواند با او در این امور مزاحمت کند؛ مثلاً وقتی امام علیه السلام فرمودند «إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» - البته بنابر اینکه حکومت شامل امارت و تدبیر هم شود - و یا فرمودند «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ» و نظیر اینها، معنایش آن است که همان حقی را که امراء و حکام برای خود قائل بودند و برای اداره اجتماع اعمال می‌کردند، همان حق برای فقهاء قرار داده شده است و این قرینه آنقدر قوی است که موجب انصراف ادله از صورت مزاحمت می‌شود؛ چراکه در بین عقلاء اگر حاکمی متصدی امری از امور حسبه شد، دیگر سایر افراد خود را نسبت به آن امر ذی حق نمی‌دانند و به خود اجازه دخالت نمی‌دهند. لامحاله می‌گوییم ادله جواز تصدی فقیه، انصراف دارد از صورتی که فقیهی متصدی امری شده باشد و در این صورت دیگر موضوع تصدی برای سایر فقهاء موجود نیست.

بنابراین اگر حکومتی تشکیل شود که فقیهی در رأس امور قرار گیرد و به حسب روال خاصی که دارد متصدی تمام امور جامعه شود، دلیلی بر جواز مخالفت و مزاحمت سایر فقهاء نداریم؛ چون نفس تشکیل حکومت توسط فقیه یعنی اقدام و تصدی در بسیاری از امور. بله، اگر در جایی بالصراحه یا بالقرائن معلوم شد قصد تصدی یا امکان تصدی وجود ندارد؛ مثلاً در گوشه‌ای از کشور کسی نبود که از طرف حکومت متصدی امور حسبه - مانند امور ایتام، وقف و ... - شود به گونه‌ای که اگر فقیه یا حتی عدلی متصدی نشود آن امور ضایع می‌شود، در چنین صورتی تصدی سایر فقهاء مانعی ندارد. بدین جهت بعضی اجازاتی که الان ولی فقیه صادر می‌کند، شامل امور حسبه هم می‌شود و کسی نمی‌تواند بگوید "این تناقض است و اگر حکومتی وجود دارد دیگر نمی‌توان تعبیر به امور حسبه کرد"؛ چراکه این [امور حسبه و جواز تصدی فقیه، عدل و یا ثقه] مربوط به جایی است که تضاد و تزاممی وجود نداشته باشد و الا اگر در همان جا یک

دادگاه رسمی، فلان فقیه یا دیگران را منع کند و خودش فردی را به عنوان قیم برای آن یتیم تعیین کند، در این صورت فقیه دیگر حقّ تصدّی ندارد حتّی اگر شروع به تصدّی کرده باشد؛ چراکه از ادله استفاده می‌شود فقیهی که تصدّی عام دارد، در این تراحم‌ها مقدم است؛ یعنی ولو شخص دیگری تصدّی کرده باشد، باید رها کند و کنار برود. به تعبیر دیگر مقتضای ادله و تلقّی [عرف] از این ادله آن است که آن فقیهی که تصدّی عام دارد و همه کشور را اداره می‌کند و کسانی که بالخصوص از ناحیه او اجازه دارند، در صورتی که نتواند احراز کنند عمل آن فقیهی که متصدّی شده کافی است، تصرف و تصدّی آنها مقدم است و این یک قرینه عامه‌ای است که از ادله ولایت فقیه منفک نیست.

بله، اگر فقیهی که تصدّی عام دارد تشخیص دهد تصدّی‌ای که فقیه سابق انجام داده مناسب است و در آن کوتاهی نشده، در این صورت احتیاط و بلکه اقوی آن است که دیگر دخالت نکند و مزاحمتی با او ایجاد نکند. اما اگر نتوانست این مطلب را احراز کند، لامحاله می‌تواند با او ایجاد مزاحمت کند؛ چراکه از ابتدا تصدّی آن فردی که عندالخلأ تصدّی کرده، مضیق به صورتی بوده که فقیه عامّ مبسوط الید تصدّی نکند.

البته باید توجه داشت تمام آنچه گفتیم در صورتی است که ولیّ فقیهی که تصدّی عام دارد، از تصدّی سایرین نهی نکرده باشد، اما اگر آن ولیّ عام گفته باشد بدون اذن من کسی متصدّی نشود و اگر خواستید تصدّی کنید حتماً استیذان کنید یا از مجاری خاصّ وارد شوید، این موارد خارج از محل بحث ماست. بنابراین بحث ما در صورتی است که چنین نهی‌ای موجود نباشد که به حسب طبع فقه، هر فقیه یا حتّی عادلّی می‌تواند متصدّی امور شود، اما در ادامه آن فقیهی که تصدّی عام دارد می‌تواند مزاحمت کند به همان روشی که بیان کردیم.

بنابراین در صورتی که فقیهی که تصدّی عام دارد نهی کرده باشد، به این معناست که تصدّی کرده است و دیگر نوبت به تصدّی سایرین نمی‌رسد و حق تصدّی ندارند. ولی اگر تصدّی نکرده بود، آنچه را که گفتیم باید طبق آن عمل شود و همه اینها ناشی از قرینه فهم عرف نسبت به ادله ولایت فقیه است که فقیه را نازل منزله حاکم اصلی و امام عصر عجل الله فرجه قرار می‌دهد ولو در اموری که به قول شیخ رحمته الله علیه می‌دانیم فقیه می‌تواند تصدّی کند.

خلاصه کلام این شد که مرحوم شیخ رحمته الله علیه به صراحت فرمودند که فقیه دیگر نمی‌تواند با فقیه متصدّی مزاحمت کند، و آنچه که ما بر کلام شیخ رحمته الله علیه اضافه کردیم این است که آن فقیهی که تصدّی عام دارد، زبان

حال یا مقالش این است که اگر در جایی من دخالت نکردم، مانعی ندارد که دیگر فقهاء [یا حتی عدول] دخالت کنند و این دخالت تا زمانی است که من مداخله نکنم و الا اگر وارد شدم، دیگر شما حق مداخله ندارید. بنابراین در حقیقت اگر فقیهی که متصدی عام است دخالت نکند تزاممی نیست و دیگران می‌توانند متصدی شوند اما اگر او مداخله نمود، استدامهٔ تصدی فقیه دیگر مزاحمت با فقیه متصدی امور عامه در مقیاس کلّ است. و علّت اینکه جناب شیخ رحمته متعرض این مطلب نشدند این است که در زمان ایشان چنین مسئله‌ای مبتلا به نبوده و الا اگر توجه به آن داشتند علی القاعده همین را می‌فرمودند.

و الحمد لله ربّ العالمین